روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران

**صاحب امتیاز و مدیر مسوول:** مهدی رحمانیان

**نشانی:** میدان آرژانتین، خیابان زاگرس، پلاک ۹، ساختمان شرق، طبقه همکف

**تلفن:** ۸۸۶۵۸۵۷۵ - **نمابر:** ۸۸۶۷۷۴۶۹

**توزیع:** شرکت نوآوران جهان‌رسانه ایرسا - **تلفن:** ۸۸۸۲۲۳۹۰

**امور فنی، آتلیه و لیتوگرافی:** روزنامه شرق

**چاپ گلریز:** جاده قدیم کرج، فتح ۱۷، پلاک ۲۹ **تلفن ۷** - ۶۶۸۲۲۳۴۶

# روزنامه شرق

سال پنجم ■ شماره پیاپی ۱۰۳۱ ■ شماره ۱۰۷ دوره جدید ■ یکشنبه ۱۷مرداد ۱۳۸۹ ■ ۲۷ شعبان ۱۴۳۱ ■ ۸ آگوست ۲۰۱۰


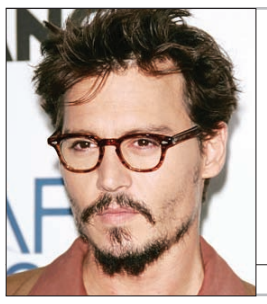

## جانی دپ در «دزدان دریایی کارائیب ۴»

**ایسنا:** تولید چهارمین بخش مجموعه دزدان دریایی کارائیب با عنوان «موج‌های بیگانه» با حضور بازیگرانی چون جانی دپ در نقش کاپیتان «جک اسپرو» و «جئوفری راش» آغاز شده است. «دزدان دریایی کارائیب ۴» برای اکران در ۲۰ مه (اواخر اردیبهشت) سال ۲۰۱۱ میلادی در قالب سه‌بعدی آماده می‌شود. «سام کلافلین» ایفاگر نقش «فیلیپ»، یکی از کاراکترهای کلیدی پروژه سینمایی «دزدان دریایی کارائیب ۴» خواهد بود. این پروژه برای اکران در اواخر اردیبهشت سال ۲۰۱۱ میلادی آماده می‌شود.

تهران : اذان ظهر ۱۳:۱۰ اذان مغرب ۲۰:۲۱ اذان صبح فردا ۴:۴۴ طلوع آفتاب ۶:۱۸

# آخر

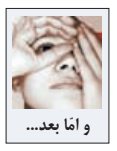

و امّا بعد...

## باز هم اصل «همخوانی»

**جعفر مدرس صادقی**

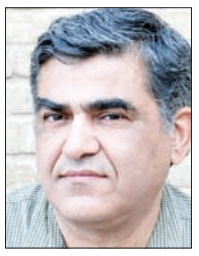

میر شمس الدین ادیب‌سلطانی در شرح «اصل همخوانی نوشتار و گفتار» می‌نویسد: «تطابق مکتوب و ملفوظ آرمان هر خط منطقی است.» و بلافاصله اضافه می‌کند: «بهتر است هر واژه را همانطور که تلفظ می‌کنیم بنویسیم.» («درآمدی بر چگونگی شیوه‌ی خط فارسی»، انتشارات امیرکبیر، ویراست دوم، ۱۳۷۱.) و اما «بهتر است» یعنی چه؟ یعنی اگر دلمان می‌خواهد همان طور که تلفظ می‌کنیم بنویسیم و اگر هم دلمان نمی‌خواهد، عیبی ندارد، به هر صورتی که دلمان می‌خواهد بنویسیم؟ اگر داریم از یک «اصل» حرف می‌زنیم، چرا با تردید و دودلی بیانش می‌کنیم؟ «اصل» عبارت از این است که «مکتوب» مطابق «ملفوظ» باشد. اما این که آیا می‌توان این «اصل» را به صورت کامل و بدون استثنا اجرا کرد یا نه، بحث دیگری‌ست. این «تطابق» تا چه اندازه امکان‌پذیر است؟ آیا هیچ زبان زنده‌ای سراغ دارید که نوشتارش دقیقن و صددرصد مطابق گفتار باشد؟ میزان تطابق نوشتار با گفتار در زبان‌های مختلف باهم مختلف است، اما هیچ زبان زنده‌ای نیست که نوشتاری کاملن منطبق با گفتار داشته باشد. اگر «آرمان هر خط منطقی» تطابق صددرصد «مکتوب و ملفوظ» است، ما به این آرمان هرگز نخواهیم رسید، اما اگر «تطابق مکتوب و ملفوظ» را به عنوان یک اصل بپذیریم و در این جهت حرکت کنیم، به صورت نوشتاری خواهیم رسید که هر چه نزدیک‌تر به زبان گفتار باشد و البته خوانا‌تر و منطقی‌تر.

در نتیجه‌ی محافظه‌کاری بیش از حد و تردید و دودلی صاحبنظران، پیشنهادات اصلاح‌طلبانی مانند احمد بهمنیار و ملک‌الشعرای بهار در جهت سازگاری هر چه بیشتر صورت نوشتار با زبان گفتار نادیده انگاشته شد و تحولات به‌کندی صورت گرفت. میرشمس‌الدین ادیب‌سلطانی در چاپ اول «درآمدی بر چگونگی شیوه‌ی خط فارسی» (۱۳۵۴) علامت همزه را به عنوان شیوه‌ی نشان دادن کسره‌ی بعد از «ه»ی بیان حرکت توصیه می‌کند. می‌گوید: «دو شیوه مرسوم است: الف) گذاشتن «ء» روی «ه» ناملفوظ؛ ب)نوشتن «ی» روی خط کرسی؛ مانند (الف) نامهٔ ایشان (ب) نامه‌ی ایشان. بین این دو شکل نظرا فرقی نیست، عملا نیز فرق زیاد نیست...»

چه‌گونه ممکن است بین این دو شکل هیچ فرقی نباشد؟ چه دعواها سر این «ی» درگرفته است و هنوز هم که هنوز است ادامه دارد! هفده سال طول کشید تا نویسنده سرانجام به این نتیجه برسد که «بهتر است» به جای همزه «ی» به کار رود و در پیشگفتار چاپ دوم می‌نویسد: «در سالهایی که از انتشار ویراست نخستین کتاب می‌گذرد، با ادامه‌ی پژوهش در رای نگارنده در یک پرسمان بنیادین دگرگونی پدید آمده است و آن پرسمان اضافت است... نگارنده برای نهادن «ی»ی اضافت به صورت کامل پس از «ه»ی ناملفوظ، مانند «شیوه‌ی خط»، توجیهی نیرومند می‌یابد و از این شکل می‌پدافند.»

احمد بهمنیار در سخنرانی ورودی‌اش خطاب به فرهنگستان که در سال ۱۳۲۱ (سی و سه سال قبل از چاپ اول کتاب میرشمس‌الدین ادیب‌سلطانی) ایراد شده است، در مورد علامت کسره‌ی اضافه‌ی بعد از «الف» و «واو» ممدود و «ه»ی بیان حرکت می‌گوید: «یایی که در این حالت به آخر کلمات ملحق می‌شود در رسم‌الخط صحیح قدیم کوچک و بی‌نقطه نوشته می‌شد تا معلوم شود که از اصل کلمه نیست و به ضرورت به آخر کلمه ملحق شده است، لیکن به سبب مشابهتی که به همزه داشت رفته‌رفته به تصرف کاتبان و ناسخان بی‌اطلاع به صورت همزه درآمد، و همزه‌ای که در برخی از رسم‌الخط‌ها در ترکیبات خداء جهان، دریاء بزرگ، گرماء تابستان، لشکرهاء گران و نظایر آن مشاهده می‌کنیم و همچنین همزه‌ای که در بالای های ملین در حال اضافه و وصف رسم می‌کنند (خانهٔ من، پروانهٔ زیبا) از اینجا پیدا شده است. رسم همزه در کلمات منتهی به الف و واو ممدود در این زمان متروک و موقوف است و به جایش همان یاء را که مطابق با تلفظ است بنویسند، لیکن رسم همزه در بالای هاء رایج و معمول مانده و بنا به آنچه گفته شد باید موقوف و متروک گردد و به جای آن هم یاء بنویسند (خانه‌ی من، خواجه‌ی بزرگ) تا هم قاعده مطرد و هم مکتوب مطابق ملفوظ باشد، و این رسم‌الخط که پیشنهاد می‌شود وقتی معمول بوده و رسم تازه و مخترعی نیست.»

فرهنگستان آن زمان به این پیشنهاد البته هیچ اعتنایی نکرد. فرهنگستان این زمان هم همان همزه را توصیه می‌کند. بعضی مطبوعات هم (از جمله همین روزنامه‌ی ما) خیال خودشان را راحت کرده‌اند و نه «ی» می‌گذارند نه همزه و همه‌چی را محول کرده‌اند به عهده‌ی خود خواننده. و ما همچنان دوره می‌کنیم شب را و روز را... و هنوز را.

چند پیشنهاد برای چند روز: **روز اول؛ تاریخ**

## سرمشقی برای تاریخ‌نویسان وطنی

**حسن فتحی**

خواندن یک دوره کامل تاریخ تمدن ویل دورانت برای همه افرادی که در زمینه هنر و ادبیات کار می‌کنند و اهل قلم هستند، ضرورت دارد. تاریخ تمدن ویل دورانت در نهایت دانش، ظرافت و بی‌طرفی علمی نوشته شده است. ویل دورانت برای نگارش آن ۳۰ سال تمام وقت گذاشته و انصاف را در صفحه‌صفحه آن رعایت کرده است. تاریخ تمدن ویل دورانت از این جهت می‌تواند الگویی مناسب برای تاریخ‌نویسان وطنی ما باشد چون نگاه آمیخته با بی‌طرفی، انصاف و شفقت انسانی در سطر سطر تاریخ تمدن به خوبی لمس می‌شود. ویل دورانت تمام جنبه‌های مختلف یک تمدن را صرف‌نظر از اینکه متعلق به چه جغرافیا و آیین و اندیشه‌ای است مورد بررسی قرار داده است. او دوران اوج و شکوفایی تمدن‌ها را در کنار افول و شکست‌هایشان قرار داده و از این جهت عدالت را به شکلی تمام و کمال رعایت کرده است. برای مثال ویل دورانت وقتی از قرون وسطی می‌نویسد هم به دستاوردهای مثبت آن دوره اشاره می‌کند و هم جنبه‌های فاجعه‌بار، آزاردهنده و غیرانسانی آن دوره را شرح می‌دهد.

در تاریخ ویل دورانت وقتی به بخش رنسانس می‌رسیم هم از تحولات فرهنگی و هنری بعد از رنسانس آگاه می‌شویم و هم از بی‌بند و باری‌های فکری و اخلاقی که در آن دوران پدید آمد. ویل دورانت جنبه‌های مثبت و منفی هر دوره را منصفانه مورد توجه قرار می‌دهد. نگاه سالم، آزاد و عاری از تعصب او نسبت به اتفاقات گوناگون تاریخی در مناطق و جغرافیای مختلف رشک‌برانگیز است. امیدوارم برخی از تاریخ‌نویسان وطنی که با مواضعی یکسویه و جانبدارانه پدیده‌های تاریخی جامعه خود را مورد نقد و بررسی قرار می‌دهند تاریخ ویل دورانت را سرمشق خود قرار دهند.

ریشه بسیاری از رخدادها و تغییرات اجتماعی را می‌توانیم در تاریخ پیدا کنیم. به قول یکی از مثل‌های قدیمی خودمان این زخم پارسال سوخته است که امسال به چرک نشسته.

خواندن تاریخ هم در قرآن توصیه شده و هم بزرگان دین بارها بر آن تاکید کرده‌اند. ما تاریخ می‌خوانیم نه به خاطر اینکه بدانیم در گذشته چه اتفاقاتی افتاده است بلکه باید بدانیم چه اتفاقات خوب و بدی در گذشته رخ داده است. مراقب باشیم اتفاقات به سراغ‌مان نیاید و تلاش کنیم اتفاقات خوب سرمشق‌مان قرار گیرد. اما در مورد تاریخ ایران، به تازگی دو کتاب خوانده‌ام. کتاب «ما چگونه ما شدیم» نوشته دکتر صادق زیباکلام که نویسنده با نگاهی واقع‌گرایانه عوامل عقب‌ماندگی و توسعه‌نیافتگی ایران را بررسی کرده است. «دیباچه‌ای بر نظریه انحطاط در ایران» نوشته دکتر جواد طباطبایی نیز کتاب دیگری است که نویسنده به عوامل انحطاط و عقب‌ماندگی تاریخی ایران می‌پردازد. به نظرم هر دو کتاب، قابل تامل و ارزشمند هستند هر چند به نظر می‌رسد در برخی زمینه‌ها دو نویسنده با هم اختلاف نظرهای اساسی دارند. به هر حال خواندن این کتاب‌ها و نظریاتی که در آن مطرح می‌شود خالی از لطف نیست. من همیشه سعی می‌کنم چه در گفت‌وگوها، چه در یادداشت‌ها و چه در آثاری که ساخته‌ام به طور مستمر مخاطبانم را از هر دسته و گروه و با هر مرام و اندیشه سیاسی به مطالعه تاریخ دعوت کنم. ما باید تاریخ بخوانیم، نه به خاطر دیروز بلکه برای امروز و فرداروزمان. اگر تاریخ بخوانیم، می‌توانیم در موقعیت‌های امروزی خردمندانه، منطقی و با کمال آرامش عمل کنیم. اگر تاریخ جهان و ایران را به شکلی عمیق مورد مطالعه قرار دهیم آنگاه شاید امروز روز در زندگی‌مان در مواجهه با موقعیت‌های پیچیده و آمیخته با اختلاف میان عقاید و سلایق گوناگون هوشمندانه‌تر و عادلانه برخورد کنیم.

در گذر زمان: **روز خبرنگار**

## تفاوت است میان محافظه‌کاری و حقیقت‌جویی

**منصور ضابطیان**

وقتی پایم را از مرز بیرون می‌گذارم و کسی حرفه‌ام را می‌پرسد، احساس خوبی پیدا می‌کنم. روزنامه‌نگاری یا به قول فرنگی‌ها ژورنالیسم مثل یک اسم رمز همه جا به کارم می‌آید. کارت شناسایی‌ام را نشان می‌دهم و بدون پرداخت یک قران وارد گران‌قیمت‌ترین موزه‌ها و نمایشگاه‌ها می‌شوم. وقتی توی یک جمع از آدم‌های مختلف هستم همه سکوت می‌کنند تا من صحبت کنم. نه اینکه چیزی می‌دانم... نه... آنها بنا را بر این گذاشته‌اند که چون با یک روزنامه‌نگار طرفند او حتماً بیشتر از آنها می‌داند. اعتمادی عجیب می‌کنند و هر چه در دل دارند سفره می‌کنند.... اما در اینجا مساله فرق می‌کند. بیشتر بنا بر این است که روزنامه‌نگار یک آدم فضول بی‌خاصیت است که مثل یک بچه ناخواسته باید تحملش کرد و دوستش نداشت، هرچند برای خالی نبودن عریضه گاهی برایش بزرگداشت می‌گیرند و به هوای او به عده‌ای دیگر هدیه می‌دهند. وقتی مطبوعات که قرار است رکن چهارم دموکراسی باشند می‌شوند چرخ پنجم آن، وضعیت بهتر از این نمی‌شود. اما من نمی‌خواهم همه گناه را به گردن صاحبان قدرت بیندازم، گرچه تحمل‌ناپذیری و کم‌ظرفیتی تاریخی آنان را هم انکار نمی‌کنم. تقریباً دنیای خود ما هم دارد روز به روز عوض می‌شود. دنیای بعضی از ما روزنامه‌نگاران که روزگاری دنیای کشف حقایق بود حالا شده دنیای تمجیدهای ناشیانه از یک سو و دنیای نق‌زدن‌های بیهوده از سوی دیگر. بی‌آنکه به فکر حل معماها باشیم، بی‌آنکه قوانین حرف زدن را بدانیم و بی‌آنکه قواعد یک بازی منصفانه را بلد باشیم. اگر آن سوی صفحه این شطرنج، حریف بازی را به هم بزند باز هم دلیل منصف نبودن نیست، که نخستین قانون روزنامه‌نگاری بی‌طرف بودن است و این را کاش همه هم‌حرفه‌های من پاسخ دهند که کدام ما در این سال‌ها منصف بوده‌ایم؟ واژه «هم‌حرفه» را عامدانه به کار بردم تا تنها همفکرانم را متهم نکرده باشم. ما به اسم روزنامه‌نگاری تیغ را بیرون می‌کشیم و بدون کوچک‌ترین احساس مسوولیت حرفه‌ای هر آنچه می‌خواهیم به هم می‌گوییم. فرقی هم نمی‌کند که اصولگرا باشیم یا اصلاح‌طلب، در کیهان بنویسیم یا در شرق... این گویی یک بداخلاقی حرفه‌ای است که ریشه اجتماعی دارد نه سیاسی. اگر میزان این بی‌انصافی‌ها در نشریات یک جناح کمتر از جناح دیگر است اصلاً به دلیل منصف بودن و حرفه‌ای‌تر بودن آنها نیست... نه... به این دلیل است که آنها حاشیه امنیت کمتری دارند وگرنه قدر مطلق رفتار در نشریات هر دو جناح شبیه هم است. همان‌گونه که رفتار طرفداران نامزدهای انتخابات اخیر در فضای باز تبلیغات پیش از انتخابات تفاوت چندانی با هم نداشت. می‌دانم بعضی از دوستانم از دست این حرف‌های من دلگیر می‌شوند. می‌دانم متهم‌ام می‌کنند به محافظه‌کاری اما تفاوت است میان محافظه‌کاری و حقیقت‌جویی، چنان که تفاوت است میان آنها که روزنامه‌نگاری را ویترین خوش‌نقش و نگار عرض‌اندام و سودجویی می‌دانند و آنها که چون کاشفان فروتن، بر حرفه خود می‌ایستند و هزینه می‌دهند که تاریخ معاصر این سرزمین بر بزرگی و بزرگواری آنان گواهی می‌دهد. از صوراسرافیل و عشقی تا....

چشم‌انداز: **می‌توانستیم پایگاهی بزرگ در میان افاغنه داشته باشیم**

## قاچاق‌بر افغانی

**نعمت احمدی**

کسانی که با کارگران افغانی سروکار دارند، هر از گاهی می‌شنوند که این کارگران یکی دو روز برای تمدید کارت خود درخواست مرخصی دارند، تا هم‌اکنون معلوم و مشخص نشده است که دارندگان این کارت‌ها که به رنگ‌های مختلف هستند، مجوز کار در ایران را دارند و این سرشماری به منزله تایید حضور قانونی افاغنه در ایران است یا آن گونه که شایعه است، هرچند مدت یک بار با سرشماری افاغنه در حضور ماموران سازمان ملل، آمار پناهندگان افغانی تهیه و مبلغی از بابت حضور اینان در کشورمان از سازمان ملل دریافت می‌شود، فی‌الواقع نگارنده از مسائل و موضوعات پشت‌پرده اطلاعی ندارد. اما بر این باورم که اگر حاکمیت درصدد آن باشد که به حضور افاغنه در ایران خاتمه دهد به سادگی می‌تواند به این خواسته جامه عمل بپوشاند. اما این پرسش لاینحل برای من باقی مانده است که اگر دولت با اغماض حضور افاغنه را در ایران‌پذیرفته است چرا راهکاری در پیش نمی‌گیرد که این حضور قانونمند باشد؛ هم ایران از حضور افاغنه سود ببرد و هم افاغنه هزینه حضور خود را در ایران بپردازند، هم برای فرزندان افاغنه امکان تحصیل حداقل با هزینه والدین اینان فراهم شود و هم آمار دقیق و کاملی از مهاجران افغانی داشته باشیم و مهم‌تر اینکه می‌شد و می‌شود ضمن اصلاح نگاه کلان به حضور افاغنه در ایران از حضور چندمیلیونی آنان سود برد و با تعلیم و تربیت آنان از طریق فرهنگی جای پای محکمی در افغانستان پیدا کرد. بعد از کودتای داودخان و تغییر رژیم سلطنتی افغانستان به جمهوری، بر تعداد کارگران افغانی افزوده شد و حضور اینان در مزارع و باغات و کارهای ساختمانی محسوس بود. در دولت داودخان دیری نپایید که در افغانستان به گفته‌ای انقلاب شد و در واقع آغاز هرج و مرج و دربه‌دری افاغنه به صورت انبوه و دسته‌جمعی شروع شد. از این تاریخ است که عده‌ای انگشت‌شمار از افاغنه نه به قصد کار که به قصد سوءاستفاده به ایران آمدند و به فجایعی دست زدند که با تاسف دود عملکرد عده‌ای به شدت قلیل به چشم انبوه افاغنه رفت. به باور من اشتباه دولت نسبت به حضور افاغنه در ایران از همان آغاز شروع شد. درست است که مرزهای شرقی ایران به هر علت به درستی قابل کنترل نیستند اما حضور وزارت کشور در همه شهرها و روستاهای ایران پذیرفتنی است. اگر از همان روز اول در هر فرمانداری شهرهای مرزی دفتری گشایش می‌یافت و همه افاغنه با حضور در این دفاتر برگه حضور در ایران می‌گرفتند و به فرمانداری شهری که قرار بود مدتی در آنجا ساکن باشند، تحویل می‌دادند و از فرمانداری محل برگ شناسایی حضور دریافت می‌کردند و زمانی که کار دائم یا موقتی پیدا می‌کردند با حضور در فرمانداری محل، آدرس محل کار خود را اعلام می‌کردند، به بهترین شیوه می‌شد بر حضور افاغنه کنترل لازمه قانونی را اعمال کرد. عده‌ای از مهاجران افغان سال‌هاست که در ایران ساکنند، ازدواج کرده‌اند، فرزندان‌شان در ایران متولد شده‌اند، بعضاً نسل دوم مهاجران افغانی در ایران ازدواج کرده‌اند یعنی والدین و فرزندان از روزی که چشم باز کرده‌اند خود را در ایران دیده‌اند، بدون اینکه احساس امنیت کنند. این احساس عدم امنیت به‌رغم حضور چندین ساله آنان، چه بخواهیم و چه نخواهیم کینه‌ای پنهانی نسبت به ایرانیان را در دل مهاجران نسل اول و دوم و حتی مهاجران اولیه به وجود آورده است.به جای این مبلغ کلان که هر ساله قاچاق‌برها از مهاجران افغانی دریافت می‌کنند و بذر کینه را در دل‌های آنان نسبت به حکومت ایران می‌کارند و آبیاری می‌کنند، با تکیه بر قانون و صدور مجوز کار برای مهاجران افغانی و الزام کارفرمایان به پرداخت مبلغی ماهیانه مانند حق‌بیمه و... هم کنترل مهاجران را با تکیه بر مجوز صادره خواهیم داشت و هم اینکه دست قاچاق‌برها را که از هر مهاجر حداقل ۶۰۰ هزار تومان دریافت می‌کنند، کوتاه می‌کنیم و هم اینکه با پرداخت مبلغی به عنوان اجازه کار، بخشی از یارانه‌های مصرف‌شده توسط افاغنه را از کارگران افغانی و کارفرمای ایرانی دریافت خواهیم کرد. اگر از روز اول به شیوه‌ای متناسب با مهاجران افغانی برخورد کرده بودیم ضمن کنترل صحیح آنان امروزه پایگاهی بزرگ در میان مردم افغانستان داشتیم که سال‌ها در ایران با فرهنگ ما زندگی کرده و سخنگوی دوستی عمیق بین ایران و افغانستان بودند.

زاویه دید: **عقب‌نشینی درام به سود بازی بزرگ‌تر**

## جهان‌بینی سترگ در بازی مولف و مخاطب

**حسین مهکام**

روز جمعه گذشته در دو اجرای متوالی، نمایشنامه‌ای اقتباس‌شده از «بارون درخت‌نشین» کالوینو نوشته محمد رضایی‌راد و با کارگردانی نغمه ثمینی و بازی حسن معجونی در خانه هنرمندان اجرا شد. این اجرا در ادامه برنامه‌های دوره‌ای مونولوگ گروه تئاتر «لیو» بود و اگرچه مجال اندکی است، اما شعفم از دیدن اجرای این کار برآنم می‌دارد همین چند خط را بنویسم و البته به اجبار فضا، مختصر.

۱- نمایشنامه به‌رغم الهام از خط داستانی رمان کالوینو، ابداً وامدار آن رمان نیست و جهانی شخصی برساخته ایجاد موقعیتی میان مولف و تماشاگر است. اگر بپذیریم که هر متن نمایشی دارای فضایی دراماتیک یا غیردراماتیک -به مفهوم ارسطویی- است، در لایه‌ای دیگر، درام دیگری میان مولف و تماشاگر رخ می‌دهد که بزرگی از آن به بازی میان این دو ساحت تعبیر می‌کرد. این بازی بر چگالی فضای ایجادشده میان تماشاگر و مولف می‌افزاید و رخداد جهان صحنه را از اتفاق کلاسیک دراماتیک به سویی دیگر می‌برد. و باز به قول همان بزرگ، این سوی دیگر، زمانی که روایت کاهش می‌یابد، سوی سخن یا دیسکورس (گفتمان) است که مستقیماً جهان‌بینی مولف را به چالش صحنه می‌کشد و جهانی نمادشناسانه ایجاد می‌کند. این رخداد در جهان این اقتباس، به شدت جذاب و به‌قاعده رخ داده است.

۲- کارگردانی بسیار دوست‌داشتنی، نغمه ثمینی، در راستای مقوله مذکور به شدت لایه‌های متن را پیش‌روی مخاطب کالبدشکافی می‌کند و به آن می‌افزاید یعنی همان بازی یادشده را حالا با جهان شخصی نغمه ثمینی - که در نمایشنامه‌هایش به عنوان سبکی شخصی دریافته‌ایم- مشتمل بر جادو و شکست زمان و روایت تماشا می‌کنیم و عناصر صحنه بسیار به قاعده این اتمسفر کمک می‌کنند. یک نمونه‌اش پارچه‌های ساده گلدار برای انبوه درختانی که وقتی مقابل تماشاگر روی زمین پهن می‌شود انگار ما داریم از زاویه‌ای بسیار بالا یک جنگل را تماشا می‌کنیم. و این یعنی که نشانه‌های کارگردان به همان بازی میان مولف و تماشاگر دارد یاری می‌رساند. همچنین تصویرسازی‌های هوشمندانه‌ای که همان نمادگرایانه بودن متن با وضعیت یادشده را حالا از فیلتر نگاه کارگردان عبور می‌دهد، علاوه بر ریتم بسیار دلنشین، فضا را برای درک جهان‌بینی مستتر در دنیای متن باز می‌کند و به عبارتی گارد واژگان رواینگر را می‌شکنند. سال‌هاست نغمه ثمینی را به‌عنوان یکی از بهترین نمایشنامه‌نویسان و فیلمنامه‌نویسان معاصر می‌شناسیم. حالا با دیدن این اجرا امیدوارم ایشان به کارگردانی متون خویش در آینده‌ای نزدیک بپردازند.

۳- نفس بازی همیشه دوست‌داشتنی حسن معجونی به ابراز دو نکته بالا بسیار کمک کرده است و این علاوه بر سهم او به عنوان برپاکننده گروه تئاتر «لیو» و برنامه مونولوگ‌ها و کارگاه‌های این گروه است. گروهی که حالا به عنوان پیشقراول یک جریان، دارد روی پای خودش به شکلی خصوصی تئاتر اجرا می‌کند و دستش تنها در دستان مخاطب و اندیشه است.

اتاق نویسنده: **ماجرای یک نویسنده خرافاتی**

## هشتم ژانویه باید پشت میزم باشم

**ایزابل آلنده**

مطمئنم هر جای دنیا می‌توانم بنویسم. حتی فکر می‌کنم در زندان هم که باشم از نوشتن غافل نمی‌مانم، برای اینکه وقتی پروسه خلق یک اثر جدید شروع می‌شود هیچ چیزی جلودارم نیست. اما مکان ایده‌آل برای نوشتن من، خانه است. در اتاق کارم جایی است که آدم‌هایی را که دوست‌شان دارم دور و برم ببینم. البته لازم است بیرون اتاقم همه چیز آرام باشد. هر روز هفت ساعت برای کار کردن وقت لازم دارم؛ هفت ساعتی که در آن هیچ تلفنی زنگ نخورد، سر و صدایی نباشد و هیچ‌کسی در این فاصله نباید در اتاقم را بزند. با این حال همین که می‌دانم آن بیرون، پشت در اتاقم بچه‌ها و نوه‌هایم آرام و خوشحال هستند می‌توانم با سرعت کار کنم.

میز کارم خیلی بزرگ است. من عاشق میزهای چوبی بزرگ هستم. موقع نوشتن وسایل زیادی را لازم دارم که باید همه‌شان روی میز و دم دستم باشند. کتاب‌ها، چندین فرهنگ لغات و کتاب‌های داستان دیگر اگر نباشند کار کردن سخت می‌شود. وسط کار یکدفعه یاد قصه‌ای می‌افتم که شب قبل مشغول خواندنش بودم، باید زود بروم سراغ کتاب. مساله این است که اگر از اتاقم در طول کار بیشتر از دو بار بیرون بروم یا با تلفن حرف بزنم، رشته داستان از دستم درمی‌رود. اتاقم باید هر روز گردگیری شود. همه چیز در این اتاق کار مرتب است، نور زیادی دارد و همیشه پر از گلدان‌هایی با گل‌های زنده و زیباست. بعضی از گلدان‌هایم بهار و تابستان گل می‌دهند و یکی دوتاشان هم پاییز و زمستان.

اگر در سفر نباشم یا میهمانی در خانه‌ام نباشد، هفته‌ای پنج روز و هر روز هفت ساعت را در این اتاق می‌گذرانم. ساعت شش و نیم صبح از خواب بیدار می‌شوم. بعد راهی پیاده‌روی می‌شوم. وقتی برگشتم دوش می‌گیرم و برای خودم یک قوری کوچک چای مراکشی دم می‌کنم. همه اینها تا ساعت هشت صبح طول می‌کشد. ساعت هشت که شد کامپیوترم را روشن می‌کنم، ای‌میل‌هایم را چک می‌کنم و به نامه‌هایی که باید، جواب می‌دهم و بعد کار را ادامه می‌دهم. البته خرافاتی بودن من پدیده مخفی‌ای نیست. همه می‌دانند ایزابل آلنده آدم خرافاتی است. برای همین باید هر کتاب تازه‌ای را درست روز هشتم ژانویه شروع کنم. کار روز هشتم ژانویه شروع می‌شود و بعد در طول سال نوشتن و تکمیل داستان را ادامه می‌دهم. کار کردن برای من یعنی رمان بلند؛ رمانی که مدت‌ها به آن فکر کنم. نوشتن داستان کوتاه مثل یک زنگ تفریح است، یعنی یک روز وقت می‌برد، نه بیشتر. اگر زیادی روی آن وقت بگذارم، بی‌فایده است زیرا نابودش کرده‌ام. اما نوشتن رمان برای من مثل ملیله‌دوزی یک پرده اشرافی است. می‌توانم ساعت‌ها پشت میزم بنشینم و به این رمان فکر کنم و این بزرگ‌ترین لذت زندگی من است. من در این اتاق به بهترین لحظه‌های زندگی‌ام فکر می‌کنم و این لحظه‌ها و این اتاق را با هیچ چیزی عوض نمی‌کنم.

گزارش آخر: **جشنواره‌های ونیز و لوکارنو در گفت‌وگو با جعفر پناهی**

## آکاردئون در ونیز

فیلم کوتاه «آکاردئون» ساخته جعفر پناهی آغازگر بخش «روزهای مولفان» شصت و سومین دوره جشنواره بین‌المللی ونیز است. هفتمین دوره این بخش امسال برگزار می‌شود که از جعفر پناهی دعوت شده تا در مراسم نخستین اکران این فیلم در سالن سینما پالازو حضور یابد. علاوه بر این، قرار است جعفر پناهی کارگاهی آموزشی برای علاقه‌مندان جوان سینما که اهل کشورهای اروپایی هستند برگزار کند. جعفر پناهی که امکان شرکت در این جشنواره را ندارد، می‌گوید: «هنوز گذرنامه‌ام را تحویل نگرفته‌ام و ۱۱ مرداد در دادگاه که به دلیل عدم حضور قاضی و نماینده دادستان برگزار نشد، جانشین قاضی به من گفت چون از طریق نهاد ریاست‌جمهوری جلوی آن گرفته شده باید از همان جا دستور منع ممنوع‌الخروجی صادر شود.» فیلم کوتاه «آکاردئون» به نوعی برداشتی از داستان سه‌تار جلال آل‌احمد است و بخشی از یک پروژه با عنوان «آنگاه و اکنون؛ ورای مرزها و تفاوت‌ها» است؛ فیلم‌های این پروژه با محور ماده هجدهم اعلامیه جهانی حقوق بشر ساخته شده‌اند. به گفته پناهی پایان داستان تغییر کرده و خشونت از آن حذف شده است. این کارگردان درباره چگونگی ساخت این اثر می‌گوید: «۱۵کارگردان قرار بود هر کدام در مورد یک موضوع فیلم بسازند و من عدم خشونت را انتخاب کردم و با تغییراتی در پایان داستان سه‌تار که از نوجوانی آن را دوست داشتم این فیلم را ساختم. چون معتقدم برای زندگی کردن نیاز به خشونت نیست.» این فیلم پیش از فیلم افتتاحیه ونیز؛ «قوی سیاه» ساخته دارن آرونوفسکی در سینما پالازو که ظرفیتی بالغ بر ۱۳۰۰ نفر دارد نمایش داده خواهد شد.جعفر پناهی این فیلم را زمستان سال گذشته در شیراز ساخته است.

جشنواره بین‌المللی ونیز در دهه دوم شهریور برگزار می‌شود. به گزارش سایت رسمی جشنواره، جرجیو گوزتی مدیر بخش روزهای مولفان گفته است: «بسیار امیدوارم آقای پناهی بتواند به ما در ونیز بپیوندد تا درست ۱۰ سال بعد از اینکه شیر طلایی ونیز را برای فیلم دایره دریافت کرد، چنان که سزاوار آن است، توسط علاقه‌مندان پرشور سینما مورد تقدیر قرار گیرد.»

از سوی دیگر شصت و سومین جشنواره فیلم لوکارنو که اعتبارش کمتر از جشنواره ونیز نیست در حالی برگزار می‌شود که در بخش مسابقه اصلی هیچ فیلم ایرانی حضور ندارد و تنها فیلم کردی «ماندوو» اولین ساخته ابراهیم سعیدی در بخش مسابقه فیلم‌های اول و دوم جشنواره لوکارنو حضور دارد. از سوی دیگر گلشیفته فراهانی که به عنوان یکی از اعضای هیات داوران در این جشنواره حضور دارد مشغول بررسی فیلم‌هاست. پیش از این نیکی کریمی نیز در سال ۲۰۰۵ به عنوان داور در این جشنواره شرکت داشت. ریاست هیات داوران این دوره جشنواره را اریک کو فیلمساز سنگاپوری و سازنده فیلم جادوی من که نامزد دریافت نخل طلای جشنواره فیلم کن در سال ۲۰۰۸ بود، بر عهده دارد.

کرگدن‌نامه

## شیرینی پیام منتقدانه


**سیدعلی میرفتاح**

mirfattah@yahoo.com


یک خبرنگاری را به دادگاه برده‌اند و در آنجا وقتی هیات منصفه دفاعیات متهم را شنیده، رای به برائت داده و نوشته خبرنگار را مصداق توهین و افترا و نشر اکاذیب ندانسته و پذیرفته که او صرفاً یادداشت منتقدانه نوشته. اما قاضی رای هیات منصفه را نپذیرفته و از اختیارات شخصی‌اش استفاده کرده و برای متهم، هفت ماه حبس تعلیقی بریده است. در روز خبرنگار، رئیس‌جمهور هم به حمایت از خبرنگاران از قاضی پرونده انتقاد کرده.

**کپورچالی:** لااقل هیات منصفه را خبر نمی‌کرد که بیایند و ضایع بشوند. مگر نقد جرم است؟

**مویدی:** تردید نکن. انتقادها عموماً جرم به حساب می‌آیند مگر اینکه انتقاد سازنده باشد.

**کپورچالی:** انتقاد سازنده یعنی چه؟

**مویدی:** یعنی تعریف و تمجید کنی و کلی از محاسن داشته و نداشته نام ببری و از قدرت و قوت مدیریت حرف بزنی و ابراز ارادت کنی و پیش ارباب معرفت لنگ بیندازی و اعلام خاکساری کنی و دست آخر همچه یک نمور، خیلی کم، همچی بفهمی نفهمی یک چیزی بنویسی که مثلاً: «کاش اینجاش یک خرده این جوری می‌شد که الان هم که نیست البته هیچ عیبی ندارد و خوب است و آن طور اگر می‌شد دیگر نور علی نور می‌شد و...»

**امیرشاهی:** پس دیروز شما داشتید از فرشته ملازم‌تان انتقاد سازنده می‌کردید. داشتم رد می‌شدم، شنیدم که دارید قربان صدقه‌اش می‌روید و اظهار خاکساری می‌کنید... قصد شنود نداشتم، همین طوری بی‌قصد و غرض شنیدم.

**مویدی:** تا کجاش شنیدی؟ رفتی یا تا آخرش ایستادی؟

**امیرشاهی:** رویم سیاه. تا آخرش ایستادم. بیشتر قصد یادگیری بود. نه اینکه من خودم خیلی انتقاد سازنده بلد نیستم، گفتم بلکه از شما یاد بگیرم و به کار بندم.

روشن‌ضمیر: برای یادگیری یک قدری دیر نشده؟ گفته‌اند 